

1/10



پاملا و باران

کتابخانه شخصی

رضا کریمی
شماره ۷۴



پاملا دختر کوچکی بود که خیلی دوست داشت برای
گردش به کوهسار برود و در آنجا گل‌های زیباراچیده
و باشتهای بی کوهان بازی کند .

باد کتک فروش
لوسی و گیلاس هایش
خرگوش و حلزون
فیل خودخواه
دودوست
ماهیکبر
رئیس کوچولو
پاملا و باران

بها ۱۰۰ ریال

ترجمه سپیده



تلفن ۳۹۶۷۸ - ۳۹۶۷۰۰

انتشارات پدیده شاه‌آباد

یک روز هنگامی که پاملا در کوهسار مشغول بازی بود .
باران گرفت . پاملا باخود گفت ایوای این جا که
نباید باران بیاید . هوای کوهستان همیشه آفتابی
است .



ولی شتری کوهان نگاهش به بالا کرد و گفت چرا ابرهای
تیره در آسمان است .





پاملا نمی دانست چگونه از برخورد باران به سرو صورت
 خود جلوگیری کند . ولی قطرات باران که از آبر جدا
 می شدند . صدا می کردند .
 گویای می خواستند به پاملا بگویند که ما دوست تو هستیم از ما
 فرار نکن .



باد می وزید و پاملا در هوای بارانی شروع به دویدن
 . قطرات باران به سرو صورت او می خورد .

پاملا خوشحال شد . که قطرات باران به رقص پرداخته
بودند درحالی که می گفتند پاملا ، هرگز بدون ماگل و
سبزه رشد نخواهد کرد .



مثل اینکه پاملا صدای آن‌ها را شنید نگاهی به قطرات
باران کرد ، به راستی قطرات باران ، بسیار زیبا و دوست
داشتنی بود .

از این سری ماکتو شده است

- | | |
|---------------------|--------------------|
| ۱. گرگ شمیسان | ۹. لاله پند کوچولو |
| ۲. دانهان درشتوزنک | ۱۰. گرگ خیرنگار |
| ۳. پنگوان | ۱۱. خرمن ماهیگیر |
| ۴. زرافه | ۱۲. خرمن آهوهای |
| ۵. نمناج | ۱۳. خرمن آوازخوان |
| ۶. توریانه اسبق | ۱۴. طوطی خوشبخت |
| ۷. مار و مارگیر | ۱۵. خرمن کوچولو |
| ۸. بچه گربه بارنگوش | ۱۶. کادوس فراری |

انتشارات پدیده سبز

حل چاپ مکتوبات مخصوص

چاپ سعیدنو



افست از اشکان



شتر بی کوهان رو به پاملا کرد و گفت . بیایریشت من
سوار شوتاتورا بمنزل ببرم . پاملا که دختر باهوشی
بود دیگر از باران نمی ترسید و در روزهای بارانی
چون روزهای آفتاب برای گردش به کوهستان
می رفت .

پایان